

می‌کرد.

اف. اسکات فیتز جرالده در سال ۱۸۹۶ در سنت پال St. Paul مرکز ایالت مینه‌سوتا Minnesota متولد و بزرگ شد. او از طرف مادری از تبار اربابان و شارعان در مستعمره‌نشین‌های جنوبی و از طرف پدری از نسل مهاجران ایرلندی بود. خانواده زندگی سختی داشت. فیتز جرالده در سال ۱۹۱۱ با حمایت و کمک عمه‌اش به مدرسه شبانه‌روزی کاتولیک‌ها در ایالت نیوجرسی رفت. پس از دو سال وارد دانشگاه پرینستون

در دوران پس از جنگ‌های انقلاب آمریکا، مفهوم «آمریکه‌اشاره‌بی» به اندیشه‌های آزادی سیاسی بود، اما پس از جنگ‌های داخلی آمریکا، نوعی کاملاً متفاوت از آمریکای خیالی شکل گرفت، که خبر از اقصان خواست‌های مادی می‌داد. در دهه ۱۹۲۰، فیتز جرالده نقطه نظری همگام و در عین حال در تضاد با این تصویر ذهنی از آمریکا - به عنوان یک آرمان‌شهر مادی‌گرا - داشت؛ از طرفی، او سخن از این خیال دست نیافتنی و ذاتاً تباه به میان می‌آورد و از سوی دیگر، با ارائه استدلال‌هایی، جذبه و کشش آن را تأیید و اثبات

رمانی که

فیتز جرالده

نوشتن‌اش را

در دانشگاه

شروع کرده بود

با عنوان

This Side Paradis

در ۱۹۲۰

منتشر می‌کند.

این رمان

بلافاصله در رده

پرفروش‌ها

قرار می‌گیرد

رمان

This Side Paradis

به عنوان

یکی از نمونه‌های

اولیه رمان‌هایی

که به زندگی

دانشگاهی می‌پردازند

به نشانه

رای و صدای

نسل جوان‌تر

در جامعه

پذیرفته می‌شود



فیتز جرالده

در جست‌وجوی

رؤیای آدم‌های تباه‌شده

F. Scott Fitzgerald

(1896-1940)

Biography

ترجمه پیمان هاشمی نسب

Princeton شد. نوشته‌های فیتز جرال در بیانگر این واقعیت هستند که تا چه اندازه او تحت تأثیر اختلاف طبقاتی میان خویش و همکلاسی‌های جوان و مرفه‌اش قرار گرفته است.

فیتز جرال در دانشگاه پرینستون در فعالیت‌های فوق برنامه ادبی و دراماتیک شرکت می‌کند. با برخی از روشنفکران دانشگاه‌اش، از جمله ادموند ویلسون Edmund Wilson که در سال‌های بعد یار و همراه اوست، طرح دوستی می‌ریزد. وی پس از سه سال، دانشگاه را ترک می‌کند تا به ارتش محلق شود، ولی پس از ورودش به ارتش، جنگ خاتمه می‌یابد. از طرف ارتش او را به مونتگمری واقع در ایالت آلاباما می‌فرستند. در آنجا فیتز جرال، دختر زیبایی به نام زلدا زایر Zelda Zayre را ملاقات می‌کند و با اظهار عشق به او می‌خواهد همسرش بشود. اما زلدا پیشنهاد او را رد می‌کند. در سال ۱۹۱۹ به نیویورک می‌رود. تصمیم دارد تا پول هنگفتی به دست آورد و زلدا را از آن خود کند. او به طرز حیرت‌آور در این کار موفق می‌شود. رمانی که نوشتن‌اش را در دانشگاه شروع کرده، بازبینی می‌کند و آن را با عنوان This Side Paradise در سال ۱۹۲۰ منتشر می‌سازد. این رمان بلافاصله در رده پرفروش‌ترین‌ها قرار می‌گیرد و فیتز جرال را در ۲۴ سالگی به شهرت می‌رساند. This Side Paradise در مقام یکی از نمونه‌های اولیه رمان‌هایی که به زندگی دانشگاهی می‌پردازند، به عنوان رای و صدای نسل جوان تر، در جامعه‌یی که هر چه بیشتر خود را با نسلی جوان تطبیق می‌دهد، پذیرفته می‌شود.

فیتز جرال در این کتاب داستان‌سرایی سنتی و قریحه‌یک نویسنده خوب را با ظرافت طبیعی کاملاً مدرن ترکیب می‌کند. یک هفته پس از انتشار این رمان، اسکات و زلدا با هم ازدواج می‌کنند.

داستان‌های باورنکردنی در این نقطه، به این شکل خاتمه می‌یابد: او آن‌ها تا آخر عمر به خوبی و خوشی زندگی کردند. اما اسکات و زلدا می‌بایست داستان زندگی‌شان را به طریق دیگری به پایان رسانند. آن‌ها به افراط مشروبات الکلی می‌نوشند و دست به ولخرجی می‌زنند. اگرچه فیتز جرال سریعاً در می‌یابد که این نوع زندگی - میهمانی‌ها و عیش و نوش‌های مداوم... با حرفه جدی نویسنندی در تعارض است، اما نمی‌تواند این لذت و خوشی را رها کند. با زندگی پرخرج و مملو از اسراف‌کاری‌هایی که آن‌ها در نیویورک و سنت پال دارند خرج‌شان از درآمد حاصل از دو مجموعه داستان کوتاه Flappers and Philosophers 1921 & Tales of the Jazz Age, 1922 و دومین رمان اسکات The Beautiful & Damned تجاوز می‌کند. در حالی که دخترشان هم در سال ۱۹۲۱ متولد می‌شود.

او ناظری است که بیان داستان، احساسات‌اش را برانگیخته و او را دلزده می‌گرداند و واکنش این شخصیت داستان در قبال این حالات، نوعی پیرنگ فرعی را شکل می‌دهد. نویسندگان بسیاری به تقلید از فیتز جرال، از این نوع زاویه دید در آثارشان بهره برده‌اند. این رمان دارای ساختاری موجز و سبکی مبهوت‌کننده و تصاویر به یاد ماندنی از زندگی مدرن و امروزی امریکا است.

در خلال دهه بیست، فیتز جرال چندین داستان کوتاه می‌نگارد و علیرغم سرعتی که در کارش دارد. مجموعاً ۱۷۸ داستان کوتاه - نمی‌تواند از عهد بدهی‌هایش برآید. اسکات دائم الخمر می‌شود و زلدا نیز ثبات روحی و روانی خود را از دست می‌دهد. سرانجام زلدا با شدت گرفتن بیماری‌اش در سال ۱۹۳۰ کنترل روانی خود را از دست داده باقی عمرش را تا سال ۱۹۴۷ در تیمارستان می‌گذراند. فیتز جرال در سال ۱۹۳۱ برای همیشه به ایالات متحده بازمی‌گردد و در نزدیکی شهر بالتیمور واقع در ایالت مریلند، جایی که همسرش بستری است ساکن می‌شود. سومین رمان فیتز جرال Tender is the Night در سال ۱۹۳۴ منتشر می‌شود؛ داستان سقوط و انحطاط یک جوان روانپزشک امریکایی به نام دیک دیور Dick Diver که به دلیل ازدواج با بیمار زیبا و پولدارش نیکول Nicole، قدرت جسمانی‌اش تحلیل و زندگی شغلی‌اش تدریجاً از بین می‌رود. درست همانند شخصیت داستان گتسبی بزرگ، که فعالیت‌اش را به عنوان کسی که پیرو موازین اخلاقی کاری است، آغاز می‌کند و بعد تبدیل به انسانی می‌شود که به دنبال پول و ثروت است و در نتیجه رویای امریکایی تبدیل به کابوس می‌گردد.

تا قبل از ۱۹۳۷، فیتز جرال بیمار و الکلی شده و قادر به نوشتن نیست. دیگر درآمدی از نوشته‌هایش نصیب‌اش نمی‌گردد. وی به فیلم‌نامه‌نویسی برای هالیوود روی می‌آورد؛ با درآمد حاصل از این کار مخارج مربوط به مراقبت و درمان همسر و نیز تحصیلات دخترانش را تأمین می‌کند. در اواخر دهه سی وضعیت بهتری پیدا می‌کند، و تصمیم می‌گیرد تا مجدداً به عنوان یک نویسنده ادبیات داستانی - رمان‌نویس - کار خود را از سر بگیرد. اما به علت حمله قلبی در ۴۴ سالگی در هالیوود دیده از جهان فرو می‌بندد. با مرگش آخرین رمان وی The Last Tycoon نام تمام می‌ماند داستان دریاة یک سلطان فیلمسازی است.

رمان به کمک ویلسون در سال ۱۹۴۱ به چاپ می‌رسد. ویلسون در سال ۱۹۴۵ با گردآوری مجموعه‌یی از نوشته‌های فیتز جرال، عنوان The Crack up را برای آن انتخاب می‌کند و باعث شهرت دوباره فیتز جرال می‌شود.



آن‌ها در سال ۱۹۲۴ به اروپا می‌روند تا زندگی کم‌خرج‌تری داشته باشند. در آنجا با برخی از مهاجران هموطن‌شان - همچون همینگوی، گرتروداستاین و ازراپاوند - طرح دوستی می‌ریزند، اما بار دیگر در گذران زندگی موفق نیستند. در خلال این مدت، فیتز جرال شاهکارش The Great Gatsby 1925 و مجموعه دیگری از داستان‌های کوتاه خود را با عنوان All The Sad Young Men, 1926 به چاپ می‌رساند. گتسبی بزرگ داستان مرد جوان خود ساخته‌یی است که در آخر، آرزوی کامیابی‌اش - که زن جوان، زیبا و ثروتمندی به نام دیزی Daisy مظهر آن است - از هر لحاظ به خیال و رویایی مبدل می‌گردد؛ دیزی به یک اجتماع فاسد تعلق دارد، گتسبی در جست‌وجوی او، خود را تباه می‌کند و مهم‌تر از همه این‌که، توانگران قصد ندارند دیگران را در امتیاز طبقاتی‌شان سهیم کنند. این رمان از دیدگاه نایک کاراوی Nick Carraway نقل می‌گردد؛